
بحران در اخلاقیات دمکراتیک

برای تضمین پیروزی منافعشان در مسائل بزرگ، طبقات حکم خود را مجبور می‌بینند که در مسائل ثانوی قدری عقب نشینی کنند، البته تا حدی که این عقب نشینی در حساب و کتاب جبران شود. در دوره‌ی شکوفایی سرمایه‌داری، مخصوصاً در دهه‌های آخر قبل از جنگ جهانی، این نوع عقب نشینی‌ها دست کم درباره‌ی قشرهای بالایی پرولتاریا ماهیتی کاملاً واقعی داشتند. صنایع در آن زمان تقریباً بدون وقفه بسط پیدا کرد. رفاه ملل متمدن، و تا حدی زحمت‌کشان هم، رو به فزونی گذاشت. دموکراسی خلل‌ناپذیر به نظر می‌رسید. سازمان‌های کارگری رشد یافتند.

هم‌راه آن‌ها گرایش‌های رفرمیستی ریشه‌دواندند. روابط بین طبقات لاقدر در ظاهر ملایم‌تر می‌شد به این ترتیب در روابط اجتماعی، پاره‌ای از احکام ابتدائی اخلاقی هم‌راه با قواعد دموکراسی و عادت به هم‌کاری طبقاتی نضج گرفت. چنین گمانی ایجاد شد که در جامعه‌ای بیش از پیش آزاد، عادلانه، و انسانی زندگی می‌کنیم. در چشم "عقل سلیم" منحنی صعودی پیش‌رفت بی‌نهایت به نظر می‌رسید.

ولی در عوض جنگ در گرفت و به دنبال آن سلسله‌ای از دگرگونی‌ها، بحران‌ها، فجایع، بیماری‌ها، و وحشی‌گری‌های پیش‌آمد. زندگی اقتصادی

بشریت در بن بست قرار گرفت. تخاصم‌های طبقاتی حاد عریان شد. دریچه‌های اطمینان دموکراسی یکی پس از دیگری شروع به انفجار کردند. احکام ابتدائی اخلاق هم حتی شکستنی‌تر از نهادهای دموکراتیک و توهامات رفرمیستی از آب در آمدند. دروغ، تهمت، رشوه، خودفروشی، زورگویی، و قتل به ابعاد بی سابقه‌ای گسترش یافت. ساده لوحان یکه خورده همه‌ی این‌ها را نتیجه موقتی جنگ گمان کردند. در واقع این‌ها تجلیات افول امپریالیسم بوده و هستند. انحطاط سرمایه‌داری نشان دهنده‌ی انحطاط جامعه‌ی معاصر با قوانین و اخلاقیاتش است.

"سنتز" فساد امپریالیستی، فاشیسم است که نتیجه‌ی مستقیم ورشکستگی دموکراسی بورژوائی در مقابل مسائل دوران امپریالیستی است. ته مانده‌هایی از دموکراسی هنوز فقط در غنی‌ترین اشرافیت‌های سرمایه‌داری، ادامه زیست می‌کنند: به‌ایزای هر "دموکرات" انگلیسی، فرانسوی، هلندی، بلژیکی تعداد معینی از برده‌های مستعمراتی وجود دارد؛ در آمریکا "شصت خانواده"^۱ دموکراسی را زیر سلطه دارند. وقس علی‌هذه. از این گذشته، جوانه‌های فاشیسم در تمام دموکراسی‌ها به سرعت در حال رشدند. استالینیزم به نوبه‌ی خود محصول فشار امپریالیسم بر یک دولت کارگری عقب مانده منفرد و در نوع خود مکمل متقارنی بر فاشیسم است.

^۱ - "شصت خانواده". واژه‌ای است از کتاب معروف فردیناند لوندبرگ Ferdinand Lundberg که برای اولین بار در سال ۱۹۳۷ تحت عنوان شصت خانواده‌ی آمریکا منتشر شد. مؤلف در این کتاب نشان داد که چگونه در رأس الیگارشی اقتصادی در آمریکا شصت خانواده‌ی فوق العاده ثروتمند قرار دارند. چاپ جدیدی از این کتاب مبنی بر اطلاعات تازه‌تر، به سال ۱۹۶۸ تحت عنوان ثروتمند و فوق العاده ثروتمند The Rich and The Super-Rich منتشر شد.

مادامی که بی فرهنگ های ایده آلیست- که در میان آن ها آنارشویست ها البته مقام اول را دارند- در مطبوعاتشان از "ضد اخلاقیات" مارکسیستی پرده برداری می کنند، تراست های آمریکائی، به قول جان لونیس^۲ (C.I.O) سالانه بیش از ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار خرج مبارزه عملی علیه "اخلاق زدائی" انقلابی می کنند، یعنی خرج جاسوسی، رشوه دادن به کارگران، پرونده سازی، و آدم کشی در پس کوچه ها. حکم مطلق گاه برای پیروزی راه های غیرمستقیم در پیش می گیرد!

باید منصفانه تذکر داد که صمیمی ترین و در عین حال تنگ نظرترین اخلاقیون خرده بورژوائی هنوز امروزه هم در رویای ایده آلی شده ی دیروز به سر می برند و امید بازگشت به آن را دارند. آن ها نمی فهمند که اخلاق تابع مبارزه ی طبقاتی است؛ که اخلاق دموکراتیک مربوط به دوران لیبرال و مترقی سرمایه داری است؛ که حاد شدن مبارزه طبقاتی به هنگام عبور از اخیرترین مرحله اش به طور قطعی و بازگشت ناپذیری این اخلاق را نابود کرده است؛ یعنی به جای آن از یک طرف اخلاقیات فاشیسم و از طرف دیگر اخلاقیات انقلاب پرولتری را جایگزین کرده است.

^۲ - جان ل- لونیس John L. Lewi (۱۹۶۹-۱۸۸۰) از سال ۱۹۲۰ تا زمان مرگش رئیس اتحادیه کارگران معدن آمریکا بود. رهبر اقلیتی بود در شورای اجرائی فدراسیون کار آمریکا of icanFederation Amer Labour که طرف دار ساختن اتحادیه های کارگری بر مبنای تمامی واحدهای تولیدی در یک رشته صنعتی بود. وی بنیان گذار اصلی C.I.O در سال ۱۹۳۵ بود کنگره ی سازمان های صنعتی C.I.O. Congress of Industrial Organisations به صورت کمیته ای در داخل فدراسیون کار آمریکا که فدراسیون محافظه کار از اتحادیه های صنفی بود آغاز به کار کرد. بیال ۱۹۳۸ توسط رهبران فدراسیون کار آمریکا از آن اخراج شد و شروع به ساختن سازمان های سرتاسری خود کرد. در سال ۱۹۵۵ این دو سازمان با هم یکی شدند.

"عقل سلیم"

دموکراسی و اخلاقیات "مورد قبول عام" تنها قربانیان امپریالیزم نیستند. سومین شهید این راه عقل سلیم "همه گانی" است. این ابتدائی ترین شکل شعور نه تنها در تمام شرایط لازم است، بلکه در تحت بعضی از شرایط کافی هم هست. پشتوانه ی اساسی عقل سلیم عبارت است از استنتاجات ابتدائی از تجربه ی همه گانی: به آتش دست نزنید، بهتر است تا آن جا که ممکن است از راه مستقیم بروید، سر به سر سگ شرور نگذارید و غیره و ذالک. در یک محیط پا بر جای اجتماعی عقل سلیم برای دادوستد، شفافخشی، مقاله نویسی، رهبری یک سندیکا، رأی دادن در مجلس، ازدوج، و تولید مثل کافی است. ولی هنگامی که همان عقل سلیم بخواهد از حدود اعتبارش خارج شود و به قلمرو تعمیم های پیچیده تری قدم گذارد، به عنوان مشتی تعصب، متعلق به یک طبقه ی معین و یک دوره ی معین، افشا خواهد شد. یک بحران ساده ی سرمایه داری کافی ست که عقل سلیم را در یک بن بست قرار دهد، و در برابر فجایعی مانند انقلاب، ضدانقلاب و جنگ، عقل سلیم یک احمق تمام عیار از آب در می آید. برای شناخت برهم خوردن های فاجعه آسای جریان "عادی" امور، کیفیت فکری والاتری لازم است، که بیان فلسفی آن‌ها تا به حال فقط با ماتریالیزم دیالکتیک امکان پذیر بوده است.

ماکس ایستمن، که با موفقیت می کوشد به "عقل سلیم" فریبنده ترین سبک ادبی را بدهد، از مبارزه با دیالکتیک نوعی حرفه برای خود دست و پا کرده است. ایستمن جداً مبتذلیات محافظه کارانه ی عقل سلیم که به یک سبک خوب بیان شده باشد را "علم الانقلاب"، می پندارد. در پشتیبانی از خودستایان عقل سلیم، ماکس ایستمن با اطمینان تقلید ناپذیر به بشریت می آموزد که اگر

تروتسکی به جای الهام گرفتن از نظریه ی مارکسیستی از عقل سلیم الهام می گرفت... قدرت را از دست نمی داد. آن دیالکتیک درونی که تا کنون به صورت تواتر مراحل معینی در تمام انقلاب ها ظاهر شده است برای ایستمن وجود خارجی ندارد. قرار گرفتن ارتجاع به جای انقلاب، در نظر او به علت عدم احترام کافی به عقل سلیم است ایستمن نمی فهمد که این استالین بود که، به مفهوم تاریخی، طعمه ی عقل سلیم گشت، یعنی طعمه ی ناپسندگی آن، زیرا که قدرتی که در دست اوست در خدمت هدف هائی متضاد با بلشویزم قرار دارد. از طرف دیگر اصول مارکسیزم ما را قادر ساخت که به موقع از بوروکراسی ترمیدوری آبریده و به خدمت سوسیالیزم بین المللی ادامه دهیم.

صحت هر علمی را، و از جمله صحت "علم انقلاب" را، می توان با تجربه سنجید. از آن جایی که ایستمن به خوبی می دادند که چگونه می توان قدرت انقلابی را تحت شرایط ضدانقلاب جهانی حفظ کرد، قاعدتاً باید هم بدانند. امیدواریم- که قدرت را چگونه می توان به دست آورد. پسندیده خواهد بود اگر ایشان عاقبت الامر اسرارشان را فاش کنند. و چه بهتر که این کار را به شکل ارانه پیش نویس برنامه ای برای یک حزب انقلابی تحت عنوان "چگونه می توان قدرت را به دست آورد و نگاه داشت" انجام دهد. ولی می ترسیم درست همان عقل سلیم مانع شود که ایستمن به چنین کار پرمخاطره ای دست بزنند. و این دفعه حق با عقل سلیم خواهد بود.

^۳ - بوروکراسی ترمیدوری- ترمیدور Thermidor نام ماهی بود (به حساب تقویم انقلاب کبیر فرانسه) که در آن جناح ارتجاعی، ژاکوبین ها را شکست داد. تروتسکی این واژه را برای تشابه تاریخی با پیروزی بوروکراسی محافظه کار استالینیستی در شوروی به کار می برد.

نگره‌ی مارکسیستی، که صد افسوس ایستمن آن را هرگز نفهمید، به ما امکان داد تا اجتناب ناپذیر بودن وقوع ترمیدور شوروی و تمام پیچ و خم جنایات آن را، تحت شرایط معین تاریخی، پیش بینی کنیم. همان نگره، خیلی پیش، فروریختن حتمی دموکراسی بورژوائی و اخلاقیات آن را خبر داده بود. در همان حال، پیروان مکتب "عقل سلیم" ناگهان توسط فاشیزم و استالینیزم غافل گیر شدند. عقل سلیم، در دنیایی که تنها عامل تغییر ناپذیر آن تحول است، با مقادیر تغییر ناپذیر سروکله می زند. حال آن که دیالکتیک، برعکس، تمام پدیده‌ها، نهادها، و قواعد را در ظهور، تکامل و انحطاط‌شان در نظر می گیرد. بررسی دیالکتیکی اخلاق، که اخلاق را محصول تابع و گذرای مبارزه‌ی طبقاتی به حساب می آورد، به نظر عقل سلیم "غیراخلاقی" می آید. معذک هیچ چیز پوسیده تر، کوتاه نظرانه تر، از خود راضی تر و وقیح تر از اخلاقیات عقل سلیم نیست.

اخلاقیون و «گ-پ-او»^۴

محاکمات مسکو فرصتی به دست داد برای جهادی علیه "فقدان اخلاق" بلشویکی. ولی، جهاد فوراً آغاز نشد. حقیقت این است که اخلاقیون اکثریت‌شان، مستقیماً یا من غیرمستقیم، از دوستان کرم‌لین محسوب می شدند. بدین سبب مدت‌ها کوشیدند تا حیرت خود را مخفی کنند و حتی چنین وانمود کنند که اتفاق غیرمترقبه‌ای رخ نداده است.

لیکن محاکمات مسکو به هیچ وجه یک امر اتفاقی نبود. در مسکو، از همان سال‌های ۲۵-۱۹۲۴، اطاعت نوکرمنشانه، دورویی، کیش رسمی

^۴ - «گ-پ-او» G.P.U پلیس سیاسی شوروی

دروغ پردازی، رشوه گیری و اشکال دیگر فساد سخت در حالی شکوفانی بودند. پرونده سازی های قضائی آینده علناً در پیش چشم جهانیان در حال تدارک بودند. هشدار داده شده بودند. ولی، "دوستان" نمی خواستند چیزی را ببینند. تعجب ندارد: اکثریت این آقایان، که زمانی دشمن آشتی ناپذیر انقلاب اکتبر بودند، صرفاً به میزان انحطاط ترمیدوری اتحاد شوروی، تبدیل به دوستان آن شدند. دموکرات های خرده بورژوای غرب در بوروکراسی خرده بورژوای شرق برادر خود را باز شناختند.

آیا این افراد اتهامات مسکو را واقعاً باور کردند؟ فقط کودن ترین شان. بقیه حتی نخواستند زحمت واریسی این اتهامات را هم به خودشان به دهند. آیا عاقلانه به نظر می رسد که دوستی چاپلوسانه، بی دغدغه، و اغلب پُر منفعت خود با سفارت خانه های شوروی را دچار اختلال کنند؟ به علاوه - و این مطلب را هم فراموش نکردند! - حقیقت گویی بی احتیاطانه ممکن بود به حیثیت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لطمه بزند. این افراد بر جنایت به خاطر ملاحظات سودمندی گرایانه سرپوش گذاشتند، یعنی، علناً بنابر اصل "هدف وسیله را توجیه می کند" عمل کردند.

مشاور پادشاه، پریت^۵، که به موهبت موقع شناسی اش توانست نگاهی به زیر قبای تمیس آستالینستی بیندازند، و کشف کرد که همه چیز در آن جا بر وفق مراد است، این ابتکار عمل بی شرمانه را در دست گرفت. رومن رولان^۷،

^۵- پریت D.Pritt (۱۹۳۹-۱۸۶۵) حقوق دان انگلیسی و از مدیحه سرایان استالین. از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۰ عضو پارلمان انگلیس بود.

^۶- تمیس hemisT (۴۶۰-۴۵۲۷ قبل از میلاد) سیاست مدار و ژنرال آتنی.

^۷- رومن رولان Rolland Romain (۱۹۴۴-۱۹۶۶) از ادیبان فرانسوی و از رهبران سرشناس محافل "چپ". از موضع پاسیفیستی با جنگ جهانی اول مخالفت کرد. بعدها با تأیید کنگره ها و بیانیه های ادبی استالینستی شهرت خود را در این راه به کار انداخت.

که دفترداران بنگاه انتشارات شوروی ارج زیادی بر اعتبار اخلاقی اش می‌نهند، یکی از آن بیانییه‌هایش را که معجونی است از لحن شاعرانه سوزناک همراه با بدبینی ناشی از پیری به سرعت منتشر کرد. جامعه فرانسوی حقوق بشر، که در سال ۱۹۱۷ به "فقدان اصول اخلاقی لنین و تروتسکی"، وقتی که آن‌ها اتحاد نظامی با فرانسه را ملغی کردند، شدیداً حمله کرد، در سال ۱۹۳۶ به خاطر (حفظ) معاهده‌ی فرانسه و شوروی بر جنایات استالین سرپوش گذاشت. همان‌طور که می‌دانیم، هدف میهن پرستانه هر نوع وسیله‌ای را توجیه می‌کند. نشریات ملت (The Nation) و جمهوری جدید (The New Republic)

به مناسبت "دوستی" شان با اتحاد جماهیر شوروی، که ضامن حفظ اعتبار آن‌ها بود، بر شاهکارهای یاگودا^۱ چشم خود را بسته‌اند. لیکن این آقایان، تا همین یک سال پیش، هیچ وقت ادعا نمی‌کردند که تروتسکیزم و استالینیزم یکی هستند. آن‌ها علناً، به خاطر واقع بینی اش، عدالتش و یاگودایش طرف دار استالین بودند. آن‌ها تا آن جایی که می‌توانستند دو دستی به این موضع چسبیدند.

تا زمان اعدام توخاچفسکی، یاکیر^۲، و دیگران، بورژوازی بزرگ کشورهای دموکراتیک، با شعفی که در زیر ردای نازک طبعی پنهان شده بود، اعدام انقلابیون را در اتحاد جماهیر شوروی تماشا می‌کردند. بدین معنی نشریات

^۱ - یاگودا Henry Yagoda (۱۹۳۸-۱۸۹۱) رئیس پلیس مخفی شوروی. در سال ۱۹۳۸، یاگودا که خود سرپرست سازمان دهی محاکمات مسکو ۱۹۳۶ بود محاکمه و اعدام شد.

^۲ - توخاچفسکی Mikhail Tukhachevsky (۱۹۳۷-۱۸۹۳) و یاگیر Yakir Iona (۱۹۳۷-۱۸۹۶) هر دو از جمله ژنرال‌های ارتش سرخ بودند که در ماه مه ۱۹۳۷ به اتهام خیانت محکوم و اعدام شدند.

ملت و جمهوری جدید، البته اگر نخواستہ باشیم از دورانتی و لوئیس فیشر^{۱۰} و دیگر فاحشگان قلم خویشاوند ایشان سخنی به میان آورده باشیم، کاملاً سنگ منافع امپریالیزم "دموکراتیک" را به سینه می زدند. اعدام ژنرال ها هشداری بود برای بورژوازی، و وادارشان کرد بفهمند که تلاشی بسط یافته ی دستگاه استالینیستی، کار هیتلر، موسولینی و میکادو را آسان می کند. نیویورک تایمز محتاطانه ولی در عین حال مصرانه سعی کرد دورانتی خودش را تصحیح کند. نشریه ی Temps Le پاریس ستون هایش را برای اندکی روشن کردن وضع واقعی اتحاد جماهیر شوروی گشود. اخلاقیون و چاپلوسان خرده بورژوا هم که هیچ وقت چیزی جز پژواک برده وار صدای طبقه ی سرمایه دار نبوده اند. به علاوه، بعد از آن که کمیسیون بین المللی رسیدگی، به ریاست جان دیوئی^{۱۱}، رأی اش را اعلام کرد، هر آن کس که کوچک ترین بهره ای از عقل برده بود، فهمید که ادامه ی دفاع علنی از «گ- پ- او» یعنی خطر مرگ سیاسی و اخلاقی. فقط در این لحظه بود که "دوستان" ("دوستان" اتحاد شوروی) تصمیم گرفتند حقایق ابدی اخلاقی را به دنیای خدا وارد کنند، یعنی به خط دوم سنگر عقب بنشینند.

^{۱۰} دورانتی (Walter Duranty) (۱۹۵۷-۱۸۸۴) چندین سال خبرنگار نیویورک تایمز در مسکو بود و از استالینیست ها علیه ایوزیسیون چپ طرف داری می کرد. لوئیس فیشر (Louis Fischer) (۱۹۷۰-۱۸۹۶) خبرنگار نشریه ی Nation در اروپا و نویسنده ی چندین کتاب در باره ی اوضاع سیاسی اروپا. تروتسکی وی را پوزش طلب استالینیست ها می دانست.

^{۱۱} جان دیوئی (John Dewey) (۱۹۵۲-۱۸۵۹) فیلسوف و آموزش گر معروف آمریکائی که ریاست "کمیسیون رسیدگی به اتهامات وارده بر تروتسکی در محاکمات مسکو" را به عهده گرفت. این کمیسیون تحقیقات خود را از ۱۰ تا ۱۷ آوریل ۱۹۳۷ در مکزیک به عمل آورد. خلاصه نتایج رسیدگی این کمیسیون به زبان انگلیسی در کتابی تحت عنوان بی گناه به چاپ رسیده است.

استالین‌یست‌ها و شبه استالین‌یست‌های وحشت زده چندان در صفوف آخر اخلاقیون هم نیستند. یوجین لاینز^{۱۲} چندین سال با دارودسته‌ی ترمیدوری رابطه‌ی حسنه داشت، خودش را هم تقریباً یک-بلشویک می‌دانست. وقتی با کرملین بهم زد- چرایش برای ما مهم نیست- البته فوراً به میان ابرهای ایده آل‌یزم صعود کرد. لیستن اوک Liston Oak تا این اواخر چنان مورد اعتماد کمینترن بود که ماموریت تبلیغات به زبان انگلیسی را برای جمهوری خواهان اسپانیا به او واگذار کردند. این امر طبیعتاً مانع از آن نشد که، بعد از استعفاء از مقامش، الفبای مارکسیزم را نیز به دور نیندازد. والتر کریویتسکی^{۱۳} تبعیدی، پس از قطع رابطه با «گ-پ-او» فوراً خود به دموکراسی بورژوایی پیوست. از قرار معلوم استحاله‌ی شارل راپوپور^{۱۴} بسیار سالمند هم از همین نوع است. افرادی از این قماش- که خیلی هم فراوانند- وقتی استالین‌یزم را دور انداختند، چاره‌ای جز این ندارند که برای جبران تجربه‌ی سرخوردگی و پست شدن ایده‌آل‌های شان به اصول اخلاقی مجرد پناه ببرند. از آن‌ها بپرسید: "چرا از صفوف کمینترن یا «گ-پ-او» به جبهه‌ی بورژوایی پیوستند؟" جواب را حاضر دارند: "تروتسکیزم هیچ بهتر از استالین‌یزم نیست."

^{۱۲} - یوجین لاینز Eugene Lyons (۱۸۹۸) نویسنده رادیکال آمریکایی که پس از سرخوردگی از استالین‌یزم، از مارکسیزم هم برید.

^{۱۳} - والتر کریویتسکی Walter Krivitsky (۱۹۴۱-۱۸۸۹) در سال ۱۹۳۷ هنگامی که در پاریس بود از خدمات جاسوسی نظامی شوروی به غرب پناهنده شد و بسیاری از اسرار جاسوسی شوروی را فاش ساخت. به سال ۱۹۳۹ کتابی تحت عنوان در خدمت مخفی استالین (SECRET SERVICE INSTALINS) منتشر ساخت. وی شش ماه پس از کشته شدن تروتسکی در شرایط مرموزی مرد.

^{۱۴} - شارل راپوپور Charles Rappoport (۱۹۳۹-۱۸۶۵) از انقلابیون روسی که به فرانسه رفت و از رهبران حزب کمونیست فرانسه شد. در دهه ۱۹۳۰ پس از ترک حزب کمونیست از مارکسیزم هم برید.

وضعیت شطرنج بازان سیاسی

"تروتسکیزم رمانتیسیم انقلابی است، (حال آن که) استالینیزم سیاست عملی است". از این مقابله پیش پا افتاده، که تا دیروز آدم های بی فرهنگ معمولی با آن دوستی خود را با ترمیدور بر علیه انقلاب توجیه می کردند، امروزه حتی اثری هم به جای نمانده است. امروزه تروتسکیزم و استالینیزم را دیگر در مقابل هم قرار نمی دهند، بلکه آن ها را یکی تلقی می کنند. لیکن این دو صرفاً در صورت، و نه در جوهر، با هم یکی تلقی می شوند. بعد از عقب نشینی به پش حکم مطلق دموکرات ها عملاً به شکلی پوشیده تر و مکارانه تر به دفاع از «گ-پ-او» ادامه می دهند. هر آن که به قربانی افترا می زند به جلا د کمک می کند. در این حالت هم، مثل سایر حالات، اخلاقیات در خدمت سیاست قرار می گیرد.

دموکرات بی فرهنگ و استالینیست بوروکرات، اگر دو قلو نباشند، دست کم برادران روحانی محسوب می شوند. در هر حال هر دو به یک جبهه سیلی تعلق دارند. سیستم حکومتی فعلی فرانسه و اگر آنارشیست ها را هم اضافه کنیم- اسپانیای جمهوری، بر مبنای ائتلاف استالینیست ها، سوسیال دموکرات ها و لیبرال ها قرار دارد. اگر حزب کارگر مستقل^{۱۰} انگلیس زوار

^{۱۰} - حزب کارگر مستقل Independent Labour Party گرایشی در جنبش کارگری انگلیس که در سال ۱۸۹۳ توسط هاردی و مک دونالد Mac Donald بنیان گذاری شد و در ایجاد حزب کارگر نقش مهمی ایفا کرد. منتسب به حزب کارگر بود و اغلب مواضع چپ در این حزب اتخاذ می کرد. در آغاز جنگ جهانی اول ابتدا موضع ضدجنگ اتخاذ کرد ولی بعداً از نقش بریتانیا در جنگ طرف داری کرد. وقتی کمینترن تشکیل شد حزب کارگر مستقل بین الملل دوم را ترک کرد ولی به کمینترن نپیوست. بعدها دوباره به بین الملل دوم پیوست و جناح چپ آن به حزب کمونیست پیوست. به سال ۱۹۳۱ حزب کارگر را ترک کرد و مدتی به استالینیست ها و برخی گرایش های میانه گرا جلب شد، ولی دوباره در سال ۱۹۳۹ به حزب کارگر بازگشت.

در رفته به نظر می‌رسد به این دلیل است که برای سالیان متمادی هنوز خودش را از آغوش کمینترن بیرون نکشیده است. حزب سوسیالیست فرانسه، درست در زمانی که خود را برای الحاق به استالینیست‌ها آماده می‌کرد تروتسکیست‌ها را از صفوف خود اخراج کرد. اگر این الحاق تحقق نیافت به علت اختلاف در اصول نبود. مگر اصولی هم باقی مانده است؟- بلکه صرفاً به این خاطر بود که مقام پرستان سوسیال دموکرات نگران مشاغلشان بودند. نورمان توماس^{۱۶} بعد از مراجعت از اسپانیا اظهار کرد که تروتسکیست‌ها "از نظر عینی" به فرانکو کمک می‌کنند، و با این یاهه گویی ذهنی، او خدمت "عینی" به جلادان «گ-پ-او» کرد. این مرد پارسا دقیقاً به همان نحو "تروتسکیست"‌های آمریکائی را از حزبش اخراج کرد که «گ-پ-او» هم مسلکانشان را در اتحاد جماهیر شوروی و اسپانیا تیرباران کرد. در بسیاری از کشورهای دموکراتیک، استالینیست‌ها علی‌رغم "فقدان اصول اخلاقی"‌شان با موفقیت در دستگاه‌های حکومتی نفوذ کرده‌اند. در اتحادیه‌های کارگری با بوروکرات‌های از قماش دیگر به خوبی کنار می‌آیند. درست است که استالینیست‌ها برخورد کاملاً سبک سرانه‌ای با قوانین جنائی دارند و به این ترتیب در زمان صلح موجب وحشت دوستان "دموکرات"‌شان می‌شوند؛ ولی در مواقع استثنائی، همان‌طور که مثال اسپانیا نشان می‌دهد، آن‌ها به نحوی مطمئن‌تر نقش رهبری خرده بورژوازی علیه پرولتاریا را به عهده می‌گیرند.

بین الملل‌های دوم و آمستردام طبیعتاً مسئولیت پرونده‌سازی‌ها را به عهده‌ی خود نگرفتند؛ این را به کمینترن واگذار کردند. آن‌ها سکوت اختیار

^{۱۶} - نورمان توماس Norman Thomas (۱۹۶۸ - ۱۸۸۴) رهبر حزب سوسیالیست آمریکا بود و شش بار کاندید این حزب در انتخابات رئیس جمهوری بود.

کردند. در مجامع خصوصی توضیح می دادند که از نظر "اخلاقی" علیه استالین هستند، ولی از نظر سیاسی طرف دارش هستند. تنها بعد از آن که جبهه خلق مرمت ناپذیرانه شکاف برداشت و سوسیالیست ها را وادار به اندیشیدن در باره فردا کرد، آن وقت بود که لئون بلوم^{۱۷} در ته دواتش فرمول های لازم را برای غیظ اخلاقی پیدا کرد.

اگر اتوبائرها به ملایمت عدالت ویشینسکی^{۱۸} را محکوم کرد، تنها به این خاطر بود که از سیاست استالین "بی طرفانه" تر حمایت کند. سرنوشت سوسیالیسم، بر طبق اظهارات اخیر بائر با سرنوشت اتحاد شوروی گره خورده است. و چنین ادامه می دهد "و تا وقتی که؟! تکامل درونی شوروی خود بر مرحله استالینیستی فائق نیامده است، سرنوشت اتحاد شوروی همان سرنوشت استالینیسم است". تمام وجود بائر، کلیت مارکسیزم اطریشی و تمام دروغ گوئی و پوسیدگی سوسیال-دموکراسی در این جمله ی بلیغ نهفته است! "تا وقتی که" بوروکراسی استالینیستی به اندازه ی کافی قدرتمند است که نمایندگان پیشروی "تکامل درونی" را به قتل برساند، بائر هم راه استالین خواهد بود. ولی هنگامی که نیروهای انقلابی، علی رغم بائر، استالین را سرنگون کردند، آن وقت بائر سخاوت مندانه "تکامل درونی" را به رسمیت خواهد شناخت- با حداکثر ده سال تأخیر.

^{۱۷} - لئون بلوم Leon Blum (۱۹۵۰-۱۸۷۲) رهبر حزب سوسیالیست فرانسه در دهه ی ۱۹۳۰ و نخست وزیر اولین حکومت جبهه خلقی در سال ۱۹۳۶ بود.

^{۱۸} - اتو بائر Otto Bauer (۱۹۳۸-۱۸۸۱) از رهبران حزب سوسیال دموکرات اطریش پس از جنگ جهانی اول. مهم ترین تنوریسین مارکسیزم اطریش و از بنیان گذاران بین الملل کوتاه العمر دو ونیم (۴) بود.

ویشینسکی Andrei Vyshinsky (۱۹۵۴-۱۸۸۳) به سال ۱۹۰۲ به سوسیال دموکراسی پیوست ولی تا سال ۱۹۲۰ با منشویک ها بود. شهرت بین المللی اش را در سمت دادستان کل در محاکمات مسکو کسب کرد و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ وزیر امور خارجه شوروی بود.

در قفای بین الملل‌های کهن، دفتر لندن ساتریست‌ها (میان‌گراها)، در حالی که با شور و شغف خصوصیات یک کودکستان و یک مدرسه نوجوانان عقب مانده و یک بیت المعلولین را در خود ترکیب کرده است، به کار خود ادامه می‌دهد. دبیر این دفتر، فنر براکوی^{۱۹} با این اظهارات شروع کرد که رسیدگی به محاکمات مسکو ممکن است به "اتحاد جماهیر شوروی لطمه بزند" و به جای آن پیشنهاد نمود که تحقیقاتی... از طرف یک کمیسیون بی طرف متشکل از پنج تن از دشمنان آشتی ناپذیر تروتسکی، در مورد فعالیت سیاسی تروتسکی انجام گیرد. براندلر و لاوستون^{۲۰} علناً از یاگودا پشتیبانی کردند آن‌ها فقط در مقابل یژوف^{۲۱} عقب نشینی کردند. ژاکوب و اچر^{۲۲} به

^{۱۹} - فنر براکوی Fenner Brockway (۱۸۹۰-) از رهبران حزب مستقل کارگر، دبیر "دفتر لندن" و از مخالفین بین الملل چهارم بود.

"دفتر لندن" - دفتر بین المللی احزاب سوسیالیست انقلابی The International Bureau of Revolutionary Socialist Parties در سال ۱۹۳۵ بنیان گذاری شد و اساساً گردآورنده ی چندین گرایش میان‌گرا بود که منتسب به بین الملل‌های دوم و سوم نبودند ولی با تشکیل بین الملل چهارم نیز مخالف بودند. از جمله اعضای آن (SAP) حزب کارگر سوسیالیست در آلمان، حزب کارگر مستقل در انگلستان، (POUM) حزب کارگری برای وحدت مارکسیستی اسپانیا بودند.

^{۲۰} - براندلر Heinrich Brandler (۱۹۶۷- ۱۸۸۱) از بنیانگذاران حزب کمونیست آلمان و رهبر اصلی آن در دوره ی انقلابی ۱۹۲۳. پس از ازدست رفتن فرصت های انقلابی ۱۹۲۳ کرملین او رامقصر اصلی جلوه داد و در سال ۱۹۲۴ از رهبری حزب برکنار کرد. وی KPO (اپوزیسیون راست کمونیستی) را تشکیل داد که به سال ۱۹۲۹ از حزب اخراج شد. K.P.O تا جنگ جهانی دوم به صورت سازمان مستقلی ادامه یافت.

لاوستون Jay Lovestone در دهه ی ۱۹۲۰ از رهبران حزب کمونیست آمریکا بود و به سال ۱۹۲۹ از حزب اخراج شد. وی و طرف دارانش تا جنگ جهانی دوم سازمان مستقلی داشتند. بعدها لاوستون از مشاوران جنگ سرد جرج مینی، رئیس AFLCIO، شد.

^{۲۱} - یژوف Nicholas Yezhov جانشین یاگودا در سمت رئیس «گ-پ-او»، پس از سومین محاکمه مسکو ناپدید شد.

^{۲۲} - ژاکوب والچر Jacob Walcher (۱۸۸۷-) از بنیان گذاران حزب کمونیست آلمان که در سال ۱۹۲۹ به عنوان یکی از طرف داران گرایش براندلر اخراج شد. در سال ۱۹۳۲ K.P.O را ترک کرد و به SAP پیوست. پس از جنگ جهانی دوم دوباره به حزب کمونیست پیوست و سمت های مختلفی در حکومت آلمان شرقی به عهده داشته است.

بهانه ای دروغ، از دادن شهادتی، که به ضرر استالین بود، در مقابل کمیسیون بین‌المللی به ریاست جان دیوئی شانه خالی کرد. اخلاق متعفن این اشخاص صرفاً محصولی است از سیاست متعفن شان.

ولی شاید اسف‌ناک‌ترین نقش را آنارشیست‌ها ایفا کردند. اگر، آن‌طور که ایشان در هر جمله‌ای تأکید می‌کنند، استالینیزم و تروتسکیزم هر دو یکی هستند، پس چرا آنارشیست‌های اسپانیایی استالینیزم‌ها را در انتقام‌گیری از تروتسکیست‌ها و آنارشیست‌های انقلابی‌یاری می‌دهند؟ رک‌گوترین تنوریست‌های آنارشیست‌ها می‌گویند: این بهای اسلحه‌ای است (که شوروی می‌دهد). به عبارت دیگر هدف وسیله را توجیه می‌کند. ولی هدف اینان چیست؟ آنارشیزم؟ سوسیالیزم؟ نه. هدفشان صرفاً نجات همین دموکراسی است که راه را به سوی موفقیت فاشیزم گشود. اهداف پست را وسیله‌های پست شایسته است.

این چنین است وضعیت شخصیت‌های صحنه‌ی سیاسی جهان!